

سمینار ویسبادن

پاسخی به چند ادعا

چندی پیش نوشته‌ای بدست ما رسید که رفیق حسن ماسالی در مورد علل بحران جنبش چپ در ایران نوشته و در عین حال مطالبی در پاره‌ی خود و سازمانی که قبلا در آن عضویت داشته ذکر کرده است. ما با بسیاری از برداشته‌های شخصی ایشان موافق نیستیم ولی آنچه ضرورت پاره‌ای توضیحات را مطرح می‌کند برخی از مطالبی است که بطور غیر مستقیم یا مستقیم به گذشته سازمان وحدت کمونیستی مربوط می‌شود.



رفیق حسن ماسالی از اعضای اصلی و فعال گروه اتحاد کمونیستی بوده است که تا چندی پس از تشکیل سازمان وحدت کمونیستی نیز در این سازمان فعالیت داشته است. ارتباط تشکیلاتی وی با سازمان در تابستان ۵۸ قطع شد. این قطع ارتباط بدنبال انتقاداتی بود که از طرف سازمان به وی وارد شده و وی صحت انتقادات را پذیرفته بود. معذا این قطع ارتباط تشکیلاتی به معنای دشمنی‌های مرسوم در جنبش کمونیستی ایران و یا پریدن از کار سیاسی نبوده است و وی به فعالیت مبارزاتی خود به طرق دیگر ادامه داده است.

در نوشته فوق‌الذکر، دو مسئله در زمینه ارتباط سازمان چریک‌های فدائی خلق (قبل از انقلاب) با شوروی و نیز ارتباط ما با فدائیان، بطور ناکامل و شبهه برانگیز مطرح شده است که توضیحاتی را از جانب ما ضروری می‌کند.

همانطور که رفیق ماسالی ذکر کرده است، گروه اتحاد کمونیستی (که آن زمان به اسم مستعار گروه ستاره بود) پس از مدتی ارتباط با سازمان چریک‌های فدائی خلق و طی پروسه تجانس سازمان و گروه، خود را از لحاظ تشکیلاتی منحل کرد. پیوند میان اعضای سابق، پیوند آیدئولوژیک و سیاسی بود و مواضع مشترک آنها در مقابل نظرات سچفخا یکی از فصول پرربار مبارزات آیدئولوژیک درون جنبش چپ را تشکیل می‌داد. این مباحث درونی بعداً توسط ما در کتاب‌های: نکاتی در باره پروسه تجانس، پروسه تجانس، مائوئیسم و سیاست خارجی چین، استالینیسم و مرحله تدارک انقلابی انتشار علنی یافته‌اند.

در دوران انحلال تشکیلاتی گروه، هر یک از افراد بطور مستقیم در ارتباط با فدائیان قرار داشت. در این دوران بود که افراد برحسب خصوصیات فردی خود بیشتر و یا کمتر تحت اطاعت و یا مامات با دستورات تشکیلاتی فدائیان قرار می‌گرفتند. رفقائی بودند که دستورات سازمان فدائیان را علی‌رغم نظر شخصی اطاعت می‌کردند و رفقائی بودند که يك ارزن زیر بار نرفتند. از قضا بررسی همین رفتار و کردار افراد یکی از مفصل‌ترین بحث‌های درونی گروه را پس از قطع پروسه تجانس و تشکیل مجدد گروه بوجود آورد. این بحث‌ها اعتقاد عمیق ما را مبنی بر اولویت آرمان پر تشکیلات صد چندان ساخت. اعتقادی که رکن اساسی مشی مبارزاتی ما را تشکیل می‌دهد. اعتقادی که سازمان ما را نه مشابه سازمان‌های میلیتاریستی "چپ"، بلکه بصورت تجمع داوطلبانه و آگاهانه مبارزین هم‌عقیده و هم‌مسلك در آورده است. این اعتقاد که منجر به اعلام مقبولیت تشکیل جناح‌های نظری و عدم ضرورت تبعیت اقلیت از اکثریت (در مواردی که پای آرمان در میان باشد) شده است، اکنون پس از چندسال به میزان زیادی در جنبش چپ مطرح شده است. بخشی از

جنبش چپ آن را پذیرفته است و البته بخشی به آن به صورت انحراف عمیق در مارکسیسم - لنینیسم می‌نگرد. نوشته‌های مفصل و پولمیک‌های ما با سازمان‌های دیگر در این باره در دسترس جنبش چپ قرار دارند.

همانطور که ذکر شد انحلال تشکیلاتی گروه ما و ارتباط با فدائیان مجوزی برای برخی از رفقا شد که تحت عنوان "دستور تشکیلاتی" به فرامینی گردن نهند که مغایر اعتقادات آنها بوده است. در عین حال سچفخا نیز به فراست دریافته بود که کدامیک از رفقا به زیر بار دستورات امرانه خواهند رفت و کدامیک تا حد قطع پروسه تجانس پایداری و استنکاف خواهند ورزید.

بنابراین در امر ارتباط با شوروی، انتقادی که به فدائیان و رفیق ماسالی وارد است، دو جنبه است. رفیق ماسالی می‌نویسد:

"رفقا محمد حرمتی پور و اشرف دهقانی... دستور العمل سازمان ((چریک‌های فدائی در مورد ارتباط با شوروی)) را با دو نفر از اعضاء موثر گروه (که خودم یکی از آنها بودم) در میان گذاشتند. در این زمان مسئولیت گروه ما به علت قرار گرفتن در "پروسه تجانس" در دست چریک‌های فدائی خلق افتاده بود و ما به‌طور انفرادی در این ارتباط و تقسیم کارها قرار داشتیم. ما در ابتدا ضمن ابراز نگرانی و تردید و اعتراض نسبت به این تصمیم سازمان، ولی نه چندان جدی، اتوریته سازمان و رهبری آن را فرصت‌طلبانه قبول کردیم و برای اجرای این دستورالعمل سازمان اقدام کردیم" (دوپرانتزاز ماست، پرانتز از متن اصلی است).

شکته‌ایکه رفیق ماسالی در این رابطه فراموش کرده است و نکته‌ایکه امروز فراموش می‌کند ذکر کند، اینست که هنگامی که برخی از رفقای گروه از طریق فلسطینی‌ها از مسئله ارتباط فدائیان با شوروی با خبر شدند، شدیدترین و خشن‌ترین برخوردهای ممکن بین آنها از یک طرف و رفقای فدائی و ماسالی از طرف دیگر بوجود آمد و بالاخره بصورت یکی از دوعلل اساسی قطع پروسه تجانس در آمد. این شکته‌ای نیست

که فردی که قصد بررسی گذشته‌ها را داشته باشد باید فراموش کند و صرفاً به انتقاد از خود و "فرد دیگر" قناعت نماید. نا گفته گذاشتن این اعتراضات شدید رفقا به وی و فدائیان این شبهه را می‌تواند در اذهان بوجود آورد که دیگران هم فرصت‌طلبی کرده‌اند و حال آنکه نه تنها چنین نبوده است، بلکه دیگران با مبارزه و مخالفت شدید در همان زمان صحیح‌ترین اقدام ممکن را کرده‌اند.

نکته دیگر، مسئله "فرد دیگری" است که گویا دستور العمل سازمان فدائیان با وی نیز در میان گذاشته شده است. ما چنین فردی را نمی‌شناخته‌ایم و نمی‌شناسیم و مسلم می‌دانیم که چنین نبوده است. چون هنگامی که اختلافات درونی ما بر سر این مسئله اوج گرفت، نه رفقای فدائی و نه رفیق ماسالی حتی يك بار اشاره به آگاهی فرد دیگری از ماجرا نکردند. در آن جدال همه رفقا در يك سو و آنها در سوی دیگر بودند. شگفت‌انگیز است که اکنون پس از این همه سال از ماسالی می‌شنویم فرد دیگری هم مطلع بوده است. قاعدتاً وی و فدائیان در آن بحبوبه جدال‌ها "تقیه" می‌کرده‌اند.

علل برخورد ما در این زمینه پس از مطلع شدن از آن ارتباط از دو لحاظ بود. اولاً ما تماس و همکاری با دول و سازمان‌های رویزیونیست پیوژه شوروی و کشورهای "سوسیالیستی" اروپای شرقی و حزب توده را اساساً از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی نادرست می‌دانستیم و سوابق خیانت شوروی به جنبش‌های انقلابی جهان و رویزیونیسم نوکر صفتانه حزب توده و خیانت‌های مکرر آن به طبقه کارگر ایران را همواره مدنظر داشتیم و علاوه بر آن، دشمنی‌های شوروی و حزب توده را نسبت به جنبش موجود انقلابی ایران برای‌العین می‌دیدیم و بنابراین هرگونه همکاری و حتی تماس و گفتگو را به ضرر جنبش انقلابی ایران تلقی می‌کردیم. نظر رسمی و منتشر شده ما در مورد شوروی این بود که در این کشور "انحراف و رویزیونیسم غالب گردیده" و مناسبات آن "غیر سوسیالیستی" است، یعنی استخبارگراانه است.

دلیل دوم نیز اهمیت ویژه‌ای داشت. چریک‌های فدائی خلق خود را

پیرو اندیشه مائوتسه‌دون می‌دانستند و اعلام می‌کردند که بهتر از هرکسی این اندیشه را دریافته‌اند. البته آنها بدون شك مائوتیست بودند، اما معلوم شد که به همان اندازه نیز استالینیست و دو رو بودند. تماس مخفیانه با شوروی نه تنها از نظر ایدئولوژیک غیر مجاز بلکه دو رویانه نیز بود. فردی مانند حمید اشرف تصمیم می‌گیرد، تصمیم وی مخفیانه به دو عضو مسحور، بی تجربه و امرپذیر آنها در خارج از کشور ابلاغ می‌شود و تماس برقرار می‌شود. و این درست در حالی است که سازمان با دو روئی کامل سنک راه مائوتسه‌دون را به سینه می‌زند. این از بدترین، زشت‌ترین و در عین حال ناشایسته‌ترین انواع "دیپلماسی مخفی" است (۱).

دموکراسی

اختلاف دوم ما با فدائیان بر سر مسئله دموکراسی درون سازمانی بود. ما هر روز بیشتر از پیش متوجه می‌شدیم که با یک سازمان استالینیست مواجه هستیم. البته آنها همیشه "حرمت" ما را نگاه می‌داشتند، چون می‌دانستند که زیر بار نمی‌رویم و نیز امکاناتی داشتیم که برای آنها - لااقل در اوائل کار - قابل چشم پوشی نبود. اما این روش فرصت‌طلبانه آنها از دید ما مخفی نمانده بود.

ما مناسبات درونی آنها را به تدریج دیدیم و بعد از دهان بعضی افراد آنها سخنانی شنیدیم که مشمئز کننده بود. در این مورد آنچه از همه تکان دهنده‌تر بود، مسئله اعدام‌هایی در درون سازمان بود. ما تا امروز هم از کم و کیف این مسائل اطلاعی نداریم. رفقا چنگیز و داداشی (علی اکبر خسروی اردبیلی) با نفرت از وجود این اعدام‌ها صحبت می‌کردند (۲). رفیق حرمتی پور ابتدا در صحت این اطلاعات و هم‌زیان با آنها اظهار نظر می‌کرد و حتی مقداری به آن می‌افزود (گوا اینکه بعداً سخن‌های قبلی را نفی می‌کرد). رفیق اشرف دهقانی از ابتدا در کل قضیه اظهار تردید می‌کرد ولی بعداً در صحت فاکت‌ها و علت

اعدام‌ها (مبنی بر اینکه آیا برآستی مسائل امنیتی در میان بوده است یا نه) با نظرات دیگران مخالفت می‌کرد.

برای ما هر يك از شقوق فوق غیر قابل تحمل بود. اعتراض شدیدالحن ما به مازمان جواب روشنی نداشت (۲). معلوم نبود که بالاخره این افراد از لحاظ امنیتی خیانت کرده بودند یا خیر. حدس ما بر این بود که بدلیل مخالفت معدوم شده‌اند. این پایان کار و گلوله خلاص بود. پروسه تجانس پس از تماس‌ها و جواب‌های بی نتیجه و عدم امکان اعزام يك تیم مشترك به ایران برای تحقیق (که جزء تصمیمات ما بود) قطع شد و بدین ترتیب ما از مخمصه همکاری با فدائیان رهائی یافتیم. ادامه همکاری، همه اعتقاداتمان را از لحاظ فطری و عملی به‌زیر سؤال می‌برد. پروسه تجانس تبدیل به همکاری‌های سطحی گهگاهی شد و فدائیان در این مدت با عده‌ای دیگری رابطه برقرار کردند و تازه فرصت کردند که به کمک این همکاران فرصت‌طلب جدید به ما حمله کنند (۴). ما از حملات آنان استقبال کردیم. این کفاره اشتباه ما بود در نشناختن ماهیت این سازمان، تکیه بیش از حد بر جنبه انقلابی و مبارزاتی آنها و ندانستن این نکته بود که استالینیست را با بحث اقناعی نمی‌توان برآه راست آورد. استالینیست، استالینیست باقی می‌ماند مگر آنکه تجربه زندگی و شکست در مبارزه و رسیدن به اهداف، چشم‌هایش را باز کند. بحث و جدل تنها در این مرحله موثر است و نه در مرحله‌ایکه به خیال خویش در راه کسب قدرت سیر می‌کند و بزودی فرمانروایی را قبضه خواهد کرد.

ما از مخمصه همکاری با فدائیان رهائی یافتیم ولی گرفتار مشکل دیگری شدیم. با اطلاعات پدست آمده - تماس آنها با شوروی و مسئله اعدام‌ها - چه بایستی بکنیم. آیا قطع همکاری کافی است یا آنکه باید آنها را افشاء کنیم، این دو مسئله که در درون سازمان ما به "دو راز" معروف شده بود، بحث‌های بسیاری را برانگیخت. از لحاظ اساسنامه سازمانی که مبتنی بر اعتقادات ما بود در درون سازمان ما هیچ سری نباید وجود داشته باشد. از نظر ما دیپلماسی مخفی، تماس‌های مخفی

سیاسی و تمام سلسله ابزار و آلات سنتی مانیپولاسیون، مردود، محکوم و غیر قابل قبول است (این امر با مخفی کاری امنیتی مشتبه نشود. ضرورت و حیاتی بودن این امر بر کسی پوشیده نیست). برای ما این يك اصل غیر قابل عدول سازمانی است. اما آنچه ما را در مخمصه قرار داده بود این بود که این اسرار مربوط به سازمان ما نبوده، بلکه مربوط به سازمان دیگری بودند. بحث ما از يك جانب بر این نکته دور می‌زد که: آنچه در جنبش چپ ایران می‌گذرد مربوط به همه چپ است، بنابراین همه چپ ایران باید از انحرافات سازمانی که پرچم مبارزات را بدست دارد مطلع شود. اگر این انحرافات بموقع افشاء و تصحیح نشود با سازمانی مانند حزب توده مواجه خواهیم شد، و در آن حال رشد یافته، امید هیچ فرجی نیست. جانب دیگر مسئله این بود که اولاً اطلاعات ما برای افشاء دقیق و مطمئن نیست و ثانیاً رژیم ایران از آن بهره برداری خواهد کرد. سازمان فدائیان ما را به دروغگویی متهم خواهد کرد و ما امکان اثبات نداریم و از طرف دیگر اگر این سازمان ضربه بخورد، ضربه سازمان پرچمدار به کل جنبش منتقل خواهد شد.

بحث‌های مفصل درونی به نتیجه مشخصی نرسید. در جزوه "نکاتی در باره پروسه تجانس" (سال ۵۶) مسائل فوق بصورت اشاره‌وار پس از بحث تضاد عقیده ما با چریک‌ها بویژه بر سر استالینیسیم چنین آمده است:

"این وضع تا پائیز ۱۳۵۴ ادامه یافت. در این تاریخ اطلاعاتی از طریق غیر تشکیلاتی، بکلی مغایر آنچه که تاکنون بما اظهار شده بود در اختیار ما قرار گرفت. اطلاعاتی که سئوال‌های در ابتدا باور نکردنی را مطرح می‌کرد. ما به لحاظ رعایت مسائل امنیتی قادر نیستیم در مورد این اطلاعات فعلاً توضیحی بدهیم. آنچه اکنون گفتنی است اینست که مطابق اطلاعات جدیدنامیات درونی و بیرونی سازمان مطلقاً در قطب متضاد اطلاعات قبلی ما قرار داشت. بعبارت دیگر ما متأسفانه سال‌ها در يك توهم دراز مدت، مطابق برنامه حساب شده‌ای که سازمان یا

رابطین آن تنظیم کرده بودند قرار داده شده بودیم و در پروسه تجانس با سازمانی قرار گرفته بودیم که هم از جهت نظری و هم عملی، تفاوت‌های فاحش و در مواردی بطور اساسی متعارض با ما داشت " (ص ۱۶) .

این توضیح البته ناکافی و بسیار سربسته بود بویژه آنکه فدائیان از سکوت ما استفاده کرده و دلائل قطع پروسه تجانس را با هر جمعی برحسب سلیقه آن جمع مطرح می‌کردند و ما شاهد فرصت‌طلبی آنها و فریب خوردن عده‌ای از مبارزین، کماکان در این جدل درونی بسر می‌بردیم. حفظ اصول در مقابله با استالینیست کار آسانی نیست. او پذیر شکم می‌زند چون می‌داند تو نخواهی زد، برنده تاکتیکی اوست. استراتژیک را خواهیم دید.

پس از انحلال پروسه تجانس، ما مستقلاً شروع به سلول سازی در ایران کردیم. از اولین تصمیمات، نفی هرگونه همکاری نزدیک با فدائیان بود معیناً چون عده‌ای از رفقا اظهار می‌داشتند که رهبری جدید فدائیان احتمالاً از وقایع گذشته اطلاع دقیق ندارد از رفقا خواسته شد که با رهبری سازمان تماس بگیرند و آن چه را که می‌دانیم به اطلاع آنها برسانند. برقراری این تماس بعلت نبودن ارتباط در ایران و عدم همکاری رابطین خارج از کشور فدائیان تا مدتها میسر نشد. رفیق ماسالی و رفیقی دیگر در روزهای انقلاب این تماس را برقرار کردند. گزارشی که از طرف ایشان به سازمان داده شد این بود که "رهبری جدید هم از همان قماش قدیمی‌هاست".

این گزارش وی در آن زمان به سازمان بود. اما در اشتقادیه اخیرش می‌خوانیم:

"برخی از مسئولین وحدت کمونیستی با طرح کلی این مسئله که "ما اسراری از گذشته شما در اختیار داریم و در صورت ... افشاء می‌کنیم" می‌خواستند بعنوان "چماق تهدید" در این مناسبات استفاده کنند"

بی شك این عملی بسیار زشت و فرصت طلبانه بوده است. اما آقای ماسالی سه نکته اساسی را ذکر نکرده است! یکی اینکه "برخی از مسئولین" شامل خود ایشان و رفیقای دیگر بوده است! و بنابراین جمله معترضه بعدی وی "بنظرم این شیوه برخورد بکار مرحوم استالین بیشتر شباهت داشت" بطور ریشخند آمیزی به ایشان پرمی گردد و نه به "برخی از مسئولین" نامشخص. نکته دوم به فرض اینکه طرح فرصت طلبانه مسئله را قبول کنیم (که این خود خلاف دستور سازمان و مورد نفی رفیق دیگری است که در این تماس شرکت داشته است و اکنون عضو سازمان نیست) باید از وی پرسید آیا سازمان به شما دستور داده بود که قضیه را بصورت چماق تهدید و فرصت طلبانه مطرح کنید و یا اینکه این از ابتکارات شما بوده است؟ و بالاخره نکته سوم اینکه آیا فرصت طلبی خود را همانوقت به سازمان گزارش دادید و یا اینکه اکنون پس از هشت سال، اشتقاد از خود را بعنوان انتقاد به سازمان و به جنبش چپ ارائه می دهید. طرح مسئله باین صورت نشانه‌ای از جدیت در امر اشتقاد نیست. درست است که رفیق ماسالی فرد موثری از سازمان بوده است ولی اقداماتی را که وی نه بر مبنای دستور سازمانی انجام داده و نه حتی بعدا کم و کیف آن به اطلاع سازمان رسیده است، با هیچ منطقی بجز یگانه گرفتن یک فرد و یک سازمان نمی توان بحساب جمع گذاشت. تک روی همواره از رهوس اساسی اشتقادات ما به وی بوده است.

در ادامه این مطلب ضروری است که یادآوری کنیم که پس از انتقال گروه به ایران و تشکیل سازمان، در یک نشست وسیع (و بدون اطلاع از نحوه تماس قبلی ماسالی) سازمان تصمیم گرفت که مطالب را به صورت نوشته از طریق یک فرد رابط به اطلاع سازمان فدائیان برساند. این کار انجام گرفت معذا چون هنوز تعداد معتناپی از رفقا معتقد بودند که اطلاع رهبری سازمان کافی نیست و مسئله باید در سطح کل جنبش منعکس شود، تصمیم گرفته شد که با رفتای رهبری سازمان‌های دیگر کمونیستی که در تماس با ما بودند مشورت شود. نظر همه آنها این بود که اولاً فدائیان اطلاعات شما را نفی خواهند کرد، ثانیاً در صورت

اثبات، این امر به نفع رژیم و سازمان‌های غیر چپ خواهد شد. استدلال ما مبنی بر این که در صورت عدم افشاء نیز جنبش صدمه خواهد خورد قانع کننده نبود. ما نیز قانع نشدیم تا آن که تشدید گرایش‌های رویزیونیستی - استالینیستی فدائیان و علنی شدن آن مسائل را از نظر سیاسی (و نه ایدئولوژیک) بلاموضوع کرد.



آیا اگر ما در زمان خود و با همان اطلاعات ناکامل و غیرقابل اثبات مطالب را بیان می‌کردیم کمکی موثر به فدائیان و یا جنبش چپ می‌شد؟ هنوز هم پاسخ قاطع آری و یا نه مشکل است. ما نه در گفتن و یا نگفتن موضوع، بلکه در عدم حل نهائی و رسیدن به یک جواب مشخص به خود انتقاد داریم. گوا اینکه می‌دانیم حل همه این مسائل در لحظه ممکن نیست، برخی محتاج به محک زمان هستند.

اگر جنبش چپ از آن چه که گذشت این نتیجه را بگیرد که در مقابل رهبری سازمان‌ها روشی نقادانه و نه مطیعانه در پیش گیرد، اگر توده‌های چپ بدانند که تحت عنوان مخفی کاری چه کارهایی به نام آنها انجام می‌گیرد، اگر آنها بدانند که حسن نیت و اعتماد شروط لازم ولی ناکافی هستند و علم و اطلاع، مکمل ضروری آنها، اگر جنبش چپ و فرد عناصر چپ بدانند که تحت هیچ شرایطی ملاحظات سازمانی و تشکیلاتی نباید فوق اعتقادات و آرمان قرار گیرد، ... در این صورت می‌توان گفت که تجارب فوق بی حاصل نبوده است. ما امروز امیدوارتر از همیشه شاهد رشد این گرایش اصولی یعنی خروج از تبعیت، پافشاری بر اصول و اعتقاد، و ایمان به ضرورت دموکراسی در جنبش چپ هستیم. پشت کردن به سازمان‌هایی که روابط غیر دموکراتیک دارند، نه نشانه پاسیفیسم - چنانکه رهبر نمایان استالینیست می‌پندارند - بلکه نشانه رشد است. نشانه کسب تجربه است. امروز صدای ما رساتر و واژه مخالفین ما بیشتر شده است. امروز نیز مانند

همیشه اصولیگری نه جزمیت بلکه وثیقه دوام است. و این را توده‌های هرچه وسیع‌تری دریافته‌اند. امروز دیگر لازم نیست به تنهایی خود تکیه کنیم و لذت استقامت در انزوا را دریابیم.

سازمان وحدت کمونیستی

توضیحات

۱ - ما در مورد تماس با کشورهای دیگر نظیر ویتنام، کوبا، یمن جنوبی، سازمان‌های چپ فلسطینی و سازمان‌های کوچک مبارز آمریکا و اروپا و آسیا و آفریقا، علی‌رغم دیدن گرایشات رویزیونیستی آنها، نظر دیگری داشتیم. اینجا جای بحث در مورد نظر و مشی ما در این

موارد نیست. در همان دفتر "در باره انقلاب" نظرات ما بطور مختصر آمده است. ما این تماسها را درست و ضروری ارزیابی می‌کردیم و علناً نیز اظهار می‌داشتیم.

۲- میزان اطلاعات ما در همان حدی است که رفیق ماسالی اشاره کرده است. یعنی اینکه دو فرد بجرم مخالفت با مشی چریک بازی سازمان (یعنی مخفی شدن بلاجهت و ادای پرولتاریا در آوردن و نظائر آن) مورد غضب سازمان قرار می‌گیرند ولی سازمان آنها را متهم به ضعف نفس و امکان مبدل شدن به "ریسک امنیتی" کرده و مخفیانه اعدام می‌کند.

۳- در یکی از مکاتبات بعدی چریکها به اعضاء خود - که اصل مکاتبه و گویا پرونده ارسالی هرگز توسط ما رویت نشد و ما بطور شفاهی از آن مطلع شدیم - در مورد مخالفت ما اظهار نظر شده بود که گروه شرایط مبارزه را در نظر نمی‌گیرد و برخورد لیبرالی می‌کند.

۴- ما به دو دلیل اصولی، پروسه تجانس را در بحبوه قدرت چریکها قطع کرده بودیم. تماشائی بود استقبال جدیدالولاده‌ها از این اغوش گشوده و حملات پی پروای آنها به ما. نه تحمل و صبر ما را انتهای بود و نه فرصت طلبی‌های نمایندگان قدیم و جدید چریکها را. توطئه‌های مشترک آنها علیه ما همراه سازمانی که سابقاً منقرض آنها بود (مجاهدین مارکسیست) و اظهار این نکته که گروه ما در گذشته فدائیان را علیه این رفقای جدیداً "مارکسیست" برانگیخته است - که دور از حقیقت نبود - خود موجب بروز یک سلسله تهاجمات جدید از همه طرف علیه ما شد. ما ناگهان مبدل به "مسئله حاد جنبش" شدیم که باید از میان برداشته می‌شدیم!

چریکهای فدائی خلق و هواداران گوناگون نوظهورشان، "مجاهدین مارکسیست" و هوادارانشان، انواع و اقسام گروه‌های مخالف مبارزه مسلحانه، مائوئیست و رویونیست و اپورتونیست، طوفانی برپا کردند (که نسیم بی جان مخالفت‌های دشمنانه طرفداران منفعل جبهه ملی تازه امیدوار شده هم به آن اضافه شده بود!) همه آنها در عین مخالفت با هم، زبان یکدیگر را می‌فهمیدند، چون از یک قماش بودند و همه با هم علیه جریانی که در مقابل اپورتونیسم و قدرت مداری قد علم کرده بود متحد شده بودند. لذت استقامت در مقابل این طوفان و اعتقاد بیش از پیش به صحت نظرات ما که با دیدن این طیف اپورتونیستی تشدید می‌شد، تنها چیزهایی بودند که ما را در پایداری کمک می‌کردند. این یک محک برای ما - و برای دیگران - بود.